

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۲،  
بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۷۷-۱۹۴

## ماده ابداع در صورت برهان\*

دکتر علیرضا کهنسال

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: khohansal-a@um.ac.ir

### چکیده

این مقاله به بررسی یکی از ابداعات فلسفی شهید مطهری می‌پردازد. ایشان دعوی کرده بودند که اثبات ماده بدون حرکت جوهری و ترکیب اتحادی ممکن نیست. نیز برهان فصل و وصل در اثبات هیولا معتبر نیست و پذیرش آن از سوی صدر خطا بوده است. در این مقاله دعوی اول بیان و اثبات شده است و مدعای دوم ابطال گردیده است.

**کلید واژه‌ها:** ماده، صورت، حرکت جوهری، ترکیب اتحادی، ترکیب انضمامی.

## ماده ابداع در صورت برهان

علامه شهید استاد مطهری، مردی است که در باب او سخن بسیار می‌توان گفت. به‌رغم آنکه بارها به اکرامش کوشیده‌اند و در اندیشه‌هایش غور کرده‌اند، هنوز برای تکریم و تدقیق، به میدانی فراخ نیاز است. راز جاودانگی او همان است که خود در باره امیرالمؤمنین علی گفته بود که اگر ایشان رنگ خدایی نمی‌داشتند فراموش می‌شدند.

یک محقق نمی‌تواند به هر موضوعی مهر بورزد، مگر آنکه انگیزه او چیزی جز تمایلش باشد. تنوع آثار شهید مطهری می‌نماید که آن پاسدار روحانی تنها به وظیفه می‌اندیشیده است. شاید اگر به طبع خود می‌بود، مطهری جز به فلسفه نمی‌پرداخت که در آن صناعت، الحق حکیمی چیره‌دست بود. ذهنی نیرومند و استادی چون علامه طباطبایی، مطالعه‌ای در حد مرگ، و مهم‌تر از همه، توفیق رحمانی از او فیلسوفی کم‌نظیر ساخته بود. اکنون ما نیز، به شادی روان مطهرش، از فلسفه سخن می‌گوییم.

زان پیش‌تر که به سخن اصلی آغاز کنم، ذکر چند نکته را ضروری می‌بینم. نخست آنکه در خاطر برخی، چنین می‌نماید که مقام یک فیلسوف به ابداعاتی است که در فلسفه داشته است و رنه سخن دیگران را بازگفتن که هنری نیست. این قصه در باب فیلسوفان موسس فلسفه اسلامی نیز صادق است. ابن‌سینا مگر چه کرده است جز شرح و بیان رای ارسطو؟ این سخن به این کلیت و اطلاق، در هیچ دانشی راست نیست و در فلسفه اسلامی کذب محض است. البته اگر حکیمی طرحی نو در انداخته باشد و از عهده اثبات بر آمده باشد، والامقام است و حکیمان ما را نیز نوآوری‌های فراوانی از این دست بوده‌است، اما چنین نیست که وزن یک حکیم مسلمان را تنها به این میزان بسنجند. شاید در برخی از بافته‌هایی که به اشتراک لفظی فلسفه نام گرفته‌اند، ابداعاتی که گوینده و شنونده از آن هیچ نمی‌فهمند وجود داشته باشد و سرزمین‌هایی باشند که نام‌آوری در آنها معلول نادانی مردمان باشد اما در فلسفه اسلامی چنین نیست. فهم

حکمت اسلامی، خود، شاهکار است تا چه رسد به نوآوری. حکمتی است سخت ژرف و دیرپاب، برخاسته از قرن‌ها اندیشه‌ورزی نوابغ. از فرط دشواری، ذهن بر خویش چنین می‌نماید که آن را درک کرده‌است اما چه بسا آموزندگان و حتی آموزگاران که به خطا رفته‌اند و در همان خطا مانده‌اند.

یک جهت دشواری ابداع در فلسفه اسلامی این است که فلسفه، علم تجربی نیست که چون بت عیار هر لحظه به رنگی درآید. اگر به برهان سخنی را یافته‌اید که دیگرگون نخواهد شد و اگر شد از همان آغاز بی‌برهان بوده‌است. ابداع یعنی ابطال برهان‌هایی که نوابغ فراوان در آنها سخت اندیشیده‌اند و این، کاری به غایت سخت است.

باری، شهید مطهری سخنان فراوانی داشته‌است که از آنها رایحه طراوت و تحقیق به مشام می‌رسد. اما اگر نبود جز این که او حکمت اسلامی را به‌درستی فهم کرده بود و به امانت منتقل ساخته بود، همین برای بزرگی قدر او کافی بود.

و سرانجام آنکه سخنان استاد در این نوشتار، همه آن چیزی نیست که باید می‌بود. ایشان در چند اثر معتبر خود به نکاتی اشارت کرده‌اند که می‌توان آنها را ابداع به معنی مصطلح دانست. برخی از آن نکات از تعلیقات علامه قابل استنباط است و استاد خود به آن تصریح کرده‌اند اما خود علامه، ظاهراً به آن دقایق و نتایج تصریح نکرده‌اند. شرح بیشتر خواهد آمد. برخی دیگر آرایبی است که خاص خود استاد است و در آن نیاز به تامل فراوان است. مع‌الاسف شهادت زود هنگام ایشان این توفیق را از ما ستانده‌است که نقض و ابرام آن دقایق را از صاحب آنها بشنویم، گویی تنها «ماده ابداع در صورتی مبرهن از جانی مطهر» بر جا مانده‌است. بر این اساس و به حکم اضطرار، خود بحث را بر عهده گرفته‌ایم، با اقرار به قصور و تنها به این امید که حکیمان امروز ما و بازماندگان فیلسوفان سترگ، که همواره دیار ما به آنها مفتخر است، این مباحث را پی‌گیرند و به انجام رسانند.

واپسین نکته اینکه کوشش نویسنده این بوده است که تا سرحد امکان از گفتار خود استاد استفاده کند و پاسخ برخی از پرسش‌های ایشان را از آرای خود ایشان بجوید. بر این اساس گاه نقل قول‌هایی صورت گرفته که ممکن است به رای کسانی، با هنجارهای نگارش کنونی چندان سازگار نباشد، اما این عمل افزون بر فایده مذکور از این جهت نیز سودمند است که ممکن است نویسنده در فهم مراد استاد به خطا رفته باشد و خواننده دانشور با خواندن اصل متن، گرفتار این خطا نشود.

استاد علامه در مجلدات گرانبهای حرکت و زمان به دقایقی اشارت کرده‌اند که دو فقره از آنها را برای تأمل شماره می‌کنیم.

۱. بدون حرکت جوهری نمی‌توان هیولی را اثبات کرد.
۲. برهان فصل و وصل بی‌اعتبار است و صدرالمتألهین در پذیرش آن به خطا رفته است.

### توضیح و اثبات مدعیات

دعوی نخست: بدون حرکت جوهری نمی‌توان هیولی را اثبات کرد.

دلیل شهید مطهری با تحلیل به مقدمات چنین است:

- الف) اجسام متحرک به حرکت جوهری‌اند.
  - ب) حرکت موجودی میان قوه و فعل است.
  - ج) هر چیزی که میان قوه و فعل باشد باید دو حیثیت متفاوت در آن وجود داشته باشد و آن دو امر باهم متحدند.
  - د) ترکیب انضمامی باطل است.
- نتیجه آنکه جوهر و نهاد اجسام باید از دو جز ماده و صورت که با هم اتحاد دارند تألیف شده باشد.

ه) واپسین مقدمه که اساس رای ایشان است و باید در آن تامل کرد این است که حرکت جوهری و ترکیب اتحادی مثبت هیولی هستند.

مقدمه نخست از نتایج مبرهن در حکمت متعالیه است و نوشتار کنونی متکفل بحث آن نیست، از این رو آن را می‌پذیریم. مقدمه آخر هم وضعی مشابه دارد، نیز در خلال بحث اشاراتی به آن خواهد شد. اثبات مقدمات دیگر نیز در گفتار استادآمده است و مانند ملاصدرا از آن نتیجه گرفته‌اند که هر جا حیثیت قوه غیر از حیثیت فعل شد ما نیاز به دو منشا داریم، منشا قوه باید غیر از منشا فعلیت باشد و به همین دلیل است که جسم مرکب از ماده و صورت است (مرتضی مطهری، ۱۲۱/۱-۱۲۰ نیز از همین مطلب می‌توان نتیجه گرفت که ترکیب ماده و صورت اتحادی است نه انضمامی... (همان: ۱۰۵). و اما بیان واپسین مقدمه را به نقل مستقیم از ایشان وامی‌گذاریم تا توهم خطا رخ ندهد:

«این مساله را اگرچه مرحوم آخوند بدان تصریح نکرده‌است، ولی از مبنای ایشان می‌توان استنباط کرد. از ظواهر کلمات مرحوم آخوند چنین استنباط می‌شود که ما می‌توانیم قایل به هیولا و صورت بشویم اعم از این که حرکت جوهری را بپذیریم یا نپذیریم. این‌ها دو مطلبند. آیا قول به هیولا و صورت مستلزم قول به حرکت جوهریه است؟ آیا بدون حرکت جوهری نمی‌توان قایل به هیولی و صورت شد؟ یا نه، همان‌طور که ارسطو و شیخ در عین عدم اعتقاد به حرکت جوهریه قایل به هیولا و صورت بودند، می‌توان بدون قبول حرکت جوهریه قایل به هیولا و صورت بود؟ مرحوم آخوند در کلمات خودش مطلب را طوری بیان می‌کند که اغلب چنین برداشت می‌شود که این دو مساله از یکدیگر جداست، به هر حال ما قایل به هیولا و صورت هستیم بدون این که فرض کرده باشیم که قایل به حرکت جوهریه هستیم. از زمان سید صدر به این مساله رسیده‌اند که ترکیب جسم از هیولا و صورت،

ترکیب اتحادی است یا ترکیب انضمامی؟ این مساله در زمان بوعلی مطرح نبوده است تا در مورد آن فکر کنند و جواب بدهند. در زمان سیدصدر برای اولین بار این فکر پیدا شد و او این مطلب را ثابت کرد که رابطه هیولا و صورت رابطه اتحادی است نه انضمامی. مرحوم آخوند هم نظر او را تایید و دنبال کرد. ولی حقیقت این است که بدون تصور حرکت در اجسام پای ماده و صورت را نمی‌توانیم به یک جایی بند کنیم. اصلا نظریه ماده و صورت اگر بخواهد قبول شود جز با فرض حرکت در جسم امکان‌پذیر نیست. همان‌طور که در باب حرکت گفتیم قوه و فعلیت حرکت همیشه با هم در آمیخته است. در اشیایی که متحرک هستند به یک بعد طولی قایل هستیم و در این بعد طولی قوه و فعلیت از یک دیگر جدا نیست. قوه و فعل در حرکت با یکدیگر در آمیخته هستند. آن اتحادی که مرحوم آخوند به تبع سیدصدر میان ماده و صورت می‌خواهد اثبات کند، جز به همان فرض حرکت جوهریه خودش، با فرض دیگری اثبات نمی‌شود. این البته مطلب درستی است و چیزی است که از مبانی خود مرحوم آخوند استفاده می‌کنیم، گو این که به یاد نداریم که ایشان در جایی به آن تصریح کرده باشند، ولی مسلما از مبنای ایشان این مطلب به‌خوبی استفاده می‌شود (همان: ۷۵/۳-۷۳).

همان‌طور که قبلا عرض کردیم، اصلا به عقیده ما ماده و صورت جز در پرتو حرکت در جای دیگر قابل فرض نیست. یعنی اگر ما بخواهیم جوهرها را ساکن تلقی کنیم، تصور ماده و صورت خیلی مشکل است. یعنی اگر قایل به سکون شویم مساوی است با این که برای ماده شخصیتی در مقابل صورت قایل شویم که در این حال دیگر ماده ماده نخواهد بود. و لهذا ما گفته‌ایم که همین تحول ماده و صورت خودش دلیل بر حرکت جوهریت است. این همان برهانی است که مرحوم آخوند در بعضی از کلماتش می‌گوید و هم آقای طباطبایی بیشتر تکیه‌شان همین برهان است و این آخرش

برمی‌گردد به این‌که اصلاً ماده و صورت جز به صورت یک امر طولی حرکتی قابل فرض نیست (همان: ۸۷/۳).

... اصلاً اگر می‌بایست در عالم به هیولا و صورت قایل شد جز از طریق حرکت جوهری نمی‌شود و آن حرف ارسطویی و ابن‌سینایی که ماده مبدع است و در آن زیرزیرها وجود دارد باید کنار گذاشته شود» (همان: ۲۰۹/۱).

این نکته لطیف که اثبات هیولی جز به مدد حرکت جوهری ممکن نیست، ظاهراً از بدایع افکار خود ایشان است و دلیل آن همین عبارتی است که استاد مطلب را از سخنان صدرا قابل استنباط دانست، بی‌آنکه صدرا یا حکیم دیگری به آن تصریح کرده باشد. همان‌گونه که از تامل در متن دانسته می‌شود، استاد مطهری پذیرش هیولا را در گرو دو امر دانسته‌اند؛ حرکت جوهری و ترکیب اتحادی. شایان ذکر است که مطالب مذکور در تعلیقه علامه طباطبایی آمده است و استاد خود بدان تصریح کردند. اکنون باید دید که آیا علامه نیز اثبات هیولا را متوقف بر این دو امر دانسته‌اند و اگر چنین نیست دلیل شهید مطهری بر این رای چه بوده است؟

تعلیقه مبسوط علامه در اصل برای رفع اشکال از امکان استعدادی و مسبوقیت حادث به ماده بوده است. معظم‌له در تحلیل امکان استعدادی و قوه، به اتحاد آن با فعلیت و صورت پرداخته‌اند و از تعاقب صور متعدد بر ماده حرکت در صور و جواهر را اثبات کرده‌اند. در انتها به احصای برخی از نتایج این تحقیق شریف پرداخته‌اند که از جمله آنها اتحادی بودن ترکیب ماده و صورت است (ملاصدرا، ۵۴۳/۳).

آیا از این تعلیقه توقف اثبات هیولا بر حرکت جوهری و ترکیب اتحادی دانسته می‌شود یا حرکت جوهری و ترکیب اتحادی به‌گونه دیگری با هیولا مرتبط هستند؟ دگربار به حرکت و ترکیب باز می‌گردیم. به رای استاد، وجود هیولا وابسته به حرکت جوهری و ترکیب اتحادی است، این امر از تامل در مطالب پیشین دانسته

می‌شود. تحلیل معنای حرکت که فعلیتی درآمیخته با قوه است مستلزم بلکه عین پذیرش قوه و ترکیب اتحادی آن با فعلیت است. اما پرسش مهم این است که وابستگی هیولا به آن دو امر در چه مقامی است؟

به گمان بنده، عبارات استاد شهید بر تأیید این فرض استوار است که حرکت جوهری و ترکیب اتحادی، حد اوسط اثبات هیولی هستند اما نه برای اثبات وجود اجمالی هیولا، بلکه آنها مجموعاً حدود اوسط برای اثبات وجود تفصیلی ماده هستند. در این باب نکاتی وجود دارد که به آنها می‌پردازیم.

برای درک این نکته که چه ارتباطی میان هیولا و حرکت و ترکیب وجود دارد، باید برهان قوه و فعل را تحلیل کنیم. پیش‌تر گذشت که دو برهان عمده بر اثبات هیولا وجود دارد، برهان قوه و فعل و برهان فصل و وصل، که ملاصدرا با هر دو موافق است و شهید مطهری با برهان قوه و فعل. ایشان برهان فصل و وصل را معتبر نمی‌دانستند و پذیرش آن از سوی صدرالمتألهین را خطا می‌پنداشتند. این مطلب را مورد پژوهش قرار خواهیم داد، اما اکنون به بررسی برهان قوه و فعل می‌پردازیم تا ارتباط آن با حرکت را دریابیم و اثبات کنیم که با حرکت در جوهر نیز مرتبط است.

### تحلیل برهان قوه و فعل

برهان قوه و فعل در ماخذ معتبر با اندکی اختلاف در تعبیر آمده‌است، محصل استدلال این است که هر جسمی از آن جهت که جسم است یا به تعبیر دیگر از آن جهت که موجود است، بالفعل است و از جهت پذیرش کمالات اولی و ثانوی یا به تعبیر آسان‌تر از جهت هر چیزی که بتواند بپذیرد، بالقوه است. از سوی دیگر حیثیت فعل غیر از حیثیت قوه است، زیرا فعلیت ملازم وجدان است و قوه ملازم فقدان. بنابراین باید دو حقیقت در جسم باشد که حیثیت ذاتی یکی از آنها فعلیت باشد و آن، صورت است

و حیثیت دیگری قبول، که هیولاست (ابن سینا، ۸۱؛ ملاصدرا، ۱۰۹/۵؛ علامه طباطبایی، ۲۰۹/۱-۲۰۳).

چون اساس هر برهان وابسته به حد اوسط آن است باید این برهان را صورت‌بندی منطقی کنیم. آشکار است که شکل پیشنهادی فقط یکی از اشکال ممکن است و هر برهانی را می‌توان به اشکال متفاوت صورت‌بندی کرد:

هر جسمی از حیث جسمیت بالفعل و از حیث قبول کمالات ثانوی بالقوه است. هر چیز که از حیث جسمیت بالفعل و از حیث قبول کمالات ثانوی بالقوه باشد مرکب از وجدان و فقدان است.

هر مرکب از وجدان و فقدان مرکب از دو حیثیت متنافی است.

هر مرکب از دو حیثیت متنافی مرکب از دو منشاء صادر کننده دو حیثیت است.

هر مرکب از دو منشا صادرکننده دو حیثیت، مرکب از صورت و ماده است.

هر جسمی مرکب از صورت و ماده است.

اکنون به اختصار می‌توان گفت که این برهان، که یک قیاس مرکب است، به‌واقع دو حد وسط دارد؛ بالفعل و بالقوه‌بودن جسم (وجود ارکان تغییر) و نیاز به دو منشاء متفاوت برای قوه و فعل. پیدا است که انکار هر یک از دو حد وسط، برای انکار برهان کافی است. البته بحث ما در این مقام بر مبنای پذیرش برهان است و در صحت آن تردید نمی‌کنیم، از این‌رو هر دو حد وسط را می‌پذیریم، اما منکران هیولا حد اوسط دوم را انکار می‌کنند و لزومی نمی‌بینند که قوه و فعل در جسم به دو حیثیت متفاوت نیاز داشته باشند (مصباح‌یزدی، ۲۰۷؛ شهرزوری، ۲۱۷).

اکنون تأمل در این برهان ما را به چه نتیجه‌ای می‌رساند؟ در ابتدا و به ظاهر، این نتیجه حاصل می‌آید که حد اوسط اول، (قبول تغییر در جسم) با دقت و به‌نحو کامل بیان نشده‌است. در مورد اوسط دوم، گفته شد که بنای ما بر قبول است، و با این فرض،

حیثیات قوه و فعل به دو منشاء متفاوت نیاز دارند. بدین سان عمده کلام نزد پذیرندگان این برهان به همان تغییر در جسم باز می‌گردد؛ به‌دیگر سخن، تلخیص برهان این‌گونه خواهد بود: «جسم تغییر را می‌پذیرد و نسبت به آن بالقوه است و هر بالقوه‌ای نیازمند به منشایی متفاوت با فعل است؛ یعنی نیازمند به ماده است.»

چرا قبول تغییر در جسم به‌دقت بیان نشده است؟ زیرا دربدوامر چنین مینماید که قبول تغییر، بر قبول حرکت مبتنی نیست. اساس حد اوسط، مطلق قبول تغییر است و هرگونه تغییری برای اثبات آن کافی است. حتی اگر جسمی یک درجه حرکت وضعی نیز داشته باشد، همین برای تحقق تغییر، کافی است و در اصل برهان نیامده بود که تغییر باید در چه اندازه یا مقوله‌ای باشد. با بررسی مجموع ماخذ می‌توان تغییر را این‌گونه تقسیم کرد: تغییر یا دفعی است و یا تدریجی. تغییر دفعی نیز یا وصول و تماس است و یا کون و فساد. وصول و مفارقت و تماس، «طرف حرکت» هستند و هستی آنها وابسته به حرکت است. «کون و فساد نیز تغییر دفعی جوهر است. مشایبان که حرکت در جوهر را نمی‌پذیرفتند، دگرگونی جوهر را با کون و فساد تبیین می‌کردند (آملی: ۱۹۸/۲؛ سبزواری، ۲۷۳/۴؛ طباطبایی، ۱۱۷/۲؛ رازی، ۳۶/۲؛ مطهری، ۱۰۲/۲).

باری، ظاهراً برای قوام برهان هر تغییری کافی است، خواه وصول و مفارقت باشد یا کون و فساد یا حرکت، که تغییر تدریجی است. حتی در مواردی که حرکت وجود دارد نیز تغییر در عرض کافی است. پس ظاهر این برهان چنین می‌نماید که نه‌تنها وابسته به حرکت نیست بلکه حتی اگر وابسته هم می‌بود، نیازی به حرکت جوهری نداشت، زیرا مشایبان منکر حرکت جوهری نیز آن را می‌پذیرفتند.

تا این موضع، رأی شهید مطهری اثبات نشده است ولی مسأله ژرف‌تر از این است. تامل دقیق‌تر ما را به این نکته می‌رساند که حد وسط راستین برهان، حرکت جوهری است. اگر چه اوسط برهان؛ قبول مطلق تغییر است اما مطلق تغییر جز با حرکت، محقق

نیست. گذشت که وصول و مفارقت، طرف حرکت هستند و بدون حرکت، وجود ندارند. از سوی دیگر اثبات شده است که چیزی به نام کون و فساد وجود ندارد و در همان مواردی که مشایبان گمان کون و فساد می کردند، در واقع حرکت جاری بود (مطهری، ۱۰۲/۲).

حرکت در اعراض نیز باید به حرکت در جوهر منتهی شود و آنچه اولاً و بالذات متحرک است، خود جوهر است و اعراض، به تبع آن در حرکتند. با این آگاهی‌ها، قبول تغییر در مقدمه دوم باید به صورت قبول حرکت در جوهر درآید.

اکنون اگر حرکت جوهری و ترکیب را حد وسط اثبات ماده بدانیم، باید به این پرسش پاسخ گوئیم که چگونه پیشینیان که به این مطالب راه نبرده بودند، هیولا را اثبات می کردند، همان گونه که در سخن استاد نیز به آن اشارتی رفته بود؟

پاسخ نویسنده در ابتدا با رایبی که به شهید مطهری نسبت داده است و خود نیز آن را برگزیده است ناسازگار می نماید، اما در ادامه آن را روشن خواهد ساخت. پاسخ این است که اثبات اصل وجود یک شیء آن هم به اجمال، مستلزم درک کامل وجود آن نیست. مطلوب، اثبات این قضیه بوده است که هیولا موجود است و برهان‌ها نیز همین را اثبات می کرده‌اند، اما این که هیولی چه ارتباطی با حرکت و چه ترکیبی با صورت دارد، نه محل بحث بوده و نه حتی مورد تصور تا درباره آن داوری کنند. به تعبیر منطقی، این مباحث، در باب «هل مرکب» بوده است، در حالی که مطلوب، اثبات «هل بسیط» و اصل وجود هیولا است. غفلت از وجود تفصیلی یک موجود، منحصر به این مورد نیست، هدف همه پژوهش‌های علمی کسب اطلاعات بیش‌تر درباره وجود موجوداتی است که ممکن است اصل وجود آنها قرن‌ها پیش اثبات شده باشد.

به‌رغم آنکه مطلب روشن است اما برای رفع هر ابهامی یادآور می‌شوم که نه تنها غفلت از نحوه وجود موجود ضعیف و مبهمی چون هیولا جایز است که حتی غفلت از

ذاتیات ایساغوجی که اصلا عین ماهیت یک شیء هستند نیز جایز است. بحثی در شرایط برهان وجود دارد که در آن، بیان می‌کنند که نباید در هر دو مقدمه برهان، محمول، «ذاتی ایساغوجی» موضوع باشد. دلیل این است که چون ذاتی برای ذوالذات بین‌الثبوت است، نتیجه متضمن علمی جدید نخواهد بود. حد اکبر برای اوسط، بین است و اوسط برای اصغر؛ پس حد اکبر، ذاتی ایساغوجی حد اصغر خواهد بود، به‌دیگرسخن، نتیجه جدیدی نخواهیم داشت. از همان آغاز که موضوع را تصور کردیم، نتیجه نیز روشن بود زیرا نتیجه، ذاتی موضوع است و همین که شیء را تصور کنند، ذاتیات آن را نیز تصور می‌کنند.

پس از تبیین و اثبات، بر قاعده اشکال می‌کنند که فلاسفه خود از چنین برهان‌هایی بهره برده‌اند؛ به این اشکال پاسخ گفته‌اند که ممکن است کسی در ابتدا موضوع را به‌درستی تصور نکند و بر اساس آن تصویر نارسا، ذاتیات موضوع را نیز به‌درستی تعقل نخواهد کرد. براین اساس تالیف برهان از ذاتیات، تحصیل حاصل نیست بلکه متضمن علمی جدید است، علمی که ذاتیات راستین شیء را اثبات می‌کند و چون این ذاتیات از آغاز معلوم نبوده‌اند، علمی جدید حاصل می‌آید (علامه حلی، *الجواهرالنضید فی شرح منطق‌التجریده*، ۳۳۳-۳۳۲).

غفلت از ذاتیات شیء به بیانی ساده‌تر نیز مورد تصریح قرار گرفته است؛ در واقع بسیاری از ادراکات ما، که در ابتدا به ذاتیات آنها التفات نداریم، این‌گونه هستند (ابن سینا، ۱۲۴/۱-۱۲۲).

حاصل آنکه در مقام تصور یک موجود، یا حتی استدلال و اثبات آن، می‌توان ذاتیات آن را نادیده گرفت و این البته به معنی فقدان ذاتیات نیست، بلکه به معنی تصور اجمالی یک شیء است. بعدا در ادراک و تصور تفصیلی، ذاتیات آن نیز درک خواهند شد. روشن است که مراد بنده این نیست که مثلا حرکت جوهری و ترکیب، ذاتیات

ایساغوجی هیولا هستند بلکه غرض آن است که اگر نادیده گرفتن جنس و فصل یک موجود، روا باشد، غفلت از وجود تفصیلی او نیز جایز است. به‌دیگر سخن جایز است که وجود اجمالی را به عنوان گزارشی از هل بسیط، اثبات کنند و از وجود واقعی و خارجی آن، که در این مقام و در قیاس با وجود قبلی، هل مرکب است، غفلت کنند.

تا این موضع گویا من از این رای دفاع کرده‌ام که اثبات ماده، ربطی به حرکت و ترکیب ندارد اما این، همه حقیقت نیست. نکته مهم این است که ما در صدد اثبات چه ماده‌ای هستیم؟ آیا قایلان به هیولا آن را جزیی از جسم موجود خارجی نمی‌دانستند و آیا بحث در اثبات هیولا به عنوان یک موجود خارجی نیست؟ آیا هیولای موجود در خارج می‌تواند بدون ترکیب اتحادی با فعلیت موجود باشد؟ به تعبیر استاد، اگر حرکت جوهری را نپذیریم تمسک به برهان قوه و فعل در اثبات هیولا ممکن است؟

مشایبان گمان می‌بردند که هیولا را به عنوان جزء جسم و قابل صور اثبات کرده‌اند ولی واقعا چنین نبود. هیولایی که با حرکت عرضی و ترکیب انضمامی اثبات شود، نه جزء جسم است و نه قابل صور، زیرا ماده واقعی نیست. آنها فقط صرف استعداد و هیولای به شرط لا از شرایط واقعی را اثبات کرده بودند. سخن آنها بر خطا نبود و سخن ما نیز باطل نیست زیرا آنها در اثبات وجود اجمالی هیولا بر صواب بودند ولی به وجود تفصیلی او راه نبرده بودند.

برای زیادت ایضاح، باید توجه داشت که ترکیب و حرکت در مصداق و وجود واقعی، متاخر از هیولا نیستند و گرنه هیولا باید ذاتی داشته باشد که ترکیب با صورت بر آن عارض شده باشند و به حکم ترکیب اتحادی، این امر غیرممکن است. البته ماده در مقام ماهیت، وابسته به صورت نیست، به شرط آنکه چنین مقامی داشته باشد. اما با فرض صحت این مقام، بحث در وجود و اثبات هستی هیولاست نه ماهیت آن. بنابراین آمیزش با صورت و حرکت، عین وجود هیولاست، او جز این آمیختگی چیزی نیست و

وجودی ندارد.

براین اساس، اثبات هیولا عین اثبات حرکت جوهری و ترکیب است و بالعکس، زیرا میان آنها اتحاد مصداقی برقرار است.

ممکن است اشکال شود که ترکیب اتحادی صحیح است و می توان پذیرفت که ماده جز در ترکیب با صورت حقیقتی ندارد، اما نمی توان گفت که ماده عین حرکت جوهری است زیرا اولاً مفاهیم آنها عین یکدیگر نیستند و تصور هیولا با حرکت جوهری متفاوت است؛ ثانیاً می توان فرض کرد که جسمی از ماده و صورت تالیف شده باشد اما هیچ حرکتی در آن رخ ندهد و ساکن باشد. پس صحت سلب حرکت از هیولا نشان می دهد که آنها عین هم نیستند.

پاسخ این است که دعوی استاد شهید این نیست که ماهیت هیولا عین ماهیت حرکت است، تا مثلاً حمل آنها حمل اولی باشد. بلکه بحث در این است که هیولای موجود در خارج به حمل شایع، مصداقی جز حرکت جوهری و ترکیب اتحادی ندارد. اکنون آیا هدف از اثبات هیولا واقعیت خارجی آن است با تصویر فرضی غیر واقعی آن؟

مثال جسم ساکن نیز یک مثال فرضی است وگرنه سکون در جسم واقعی وجود ندارد. براین اساس، آنچه مشایبان اثبات می کرده اند، ماده واقعی خارجی نبوده است بلکه فقط اثبات صرف استعداد، با قطع نظر از حقیقت وجودی آن بوده است. میان این سخن و آنچه پیش تر گفتیم تعارضی نیست، آن اثبات در مقام اجمال بوده است و این در موضع تفصیل.

این مساله همانند اثبات وجود ذهنی است. در بادی امر و اثبات اصل وجود، مطلوب فقط این است که صورت ذهنی وجود دارد اما دقایق مطلب و نحوه وجود آن که مثلاً متحد با عاقل است، قرن ها بعد اثبات شده است.

در این جا چند اشکال پدید می‌آید، ابتدا هر یک را به اجمال پاسخ می‌گویم، سپس آن پاسخ‌ها را بر استدلال قوه و فعل تطبیق خواهم کرد.

یک اشکال این است که آیا شما برهان‌های مشایبان در اثبات هیولا را معتبر می‌دانید یا نمی‌دانید؟ اگر معتبرند که به حرکت جوهری و ترکیب اتحادی برای اثبات نیازی نیست، و اگر نامعتبرند، که هرگز مثبت ماده نبوده‌اند و این، مخالف رای شماست.

پاسخ آن است که حال برهان‌های آنان، مانند حال نتیجه آن برهان‌هاست. این که مشایبان به حقیقت هیولا راه نبردند از آن بود که به حقیقت همان برهان‌ها نیز راه نبرده بودند. تصور اجمالی آنها از مقدمات براهین به نتیجه اجمالی منتهی شد. بنابراین برهان‌ها معتبرند اما نه با مقدمات ناقص و مجمل مشایبان بلکه با همان مقدماتی که در صدر بحث در مقام تبیین رای استاد بیان شد. در این باب بیشتر سخن خواهیم گفت.

اشکال دیگر این است که ترکیب و حرکت، که شما آنها را حد اوسط و علت می‌دانید، مؤخر از هیولا هستند و نمی‌توانند علت او باشند. تصور ترکیب، فرع تصور اجزای جسم، از جمله هیولاست و وجود آن نیز پس از وجود اجزا است. حرکت نیز خروج تدریجی از قوه به فعل است که از هر دو جهت پس از هیولاست.

پاسخ این است که اولاً عین همین اشکال در اصل برهان که مبتنی بر تغیر بود نیز جاری است، و هر پاسخی که در آن موضع داده شود برای این جا نیز کافی است. ثانیاً در مقام اجمال و تفصیل شیء، علیت واقعی وجود ندارد تا تقدم و تاخر واقعی وجود داشته باشد، بنابراین، در خارج، هیولا و ترکیب با صورت و حرکت در جوهر، یک حقیقتند، تنها در مقام تعقل، وجهی از شیء روشن‌تر از وجه دیگر است و همین برای تالیف برهان کافی است.

در ذهن، اگر غرض اثبات هیولا، تنها به عنوان استعداد صرف باشد، همان حدود اوسط گذشته کافی است و آنها از تصور هیولا روشن‌ترند، ولی اگر مراد اثبات تفصیلی

هیولا باشد، نمی‌پذیریم که تصور ترکیب اتحادی و حرکت جوهری موخر از تصور هیولا باشد. پاسخ تطبیقی این اشکالات پس از تحلیل برهان قوه و فعل دانسته خواهد شد.

اعتراض دیگر آن است که در بسیاری از مباحث فلسفی فی‌المثل اثبات وجود خدا، مقام اثبات وجود را که مفاد هل بسیط است، از مقام اثبات صفات که هل مرکب است جدا می‌کنند، درحالی‌که صفات خدا عین ذات اوست. اگر سخن شما بر صواب باشد نباید تفکیکی صورت گیرد، زیرا شما نیز ترکیب و حرکت را عین هیولا می‌دانید و آنها را تفکیک نمی‌کنید.

پاسخ این است که اولاً در همان موضع نیز حکیمان ما همه صفات ثبوتی را به وجوب وجود باز می‌گردانند و به واقع آن صفات را مقام تفصیل همان وجوب وجود می‌دانند (علامه حلی، کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ۲۹۶-۲۹۰). ثانیاً مراد ما این نیست که نباید تفکیکی صورت گیرد، بلکه تمام دعوی نویسنده به این نکته باز می‌گردد که رای استاد شهید در این که بدون حرکت جوهری و ترکیب اتحادی نمی‌توان هیولا را اثبات کرد، به این معنا است که اثبات هیولای واقعی و موجود خارجی، در گرو این امور است، و گرنه ایشان می‌دانستند که مشایبان بدون درک این مفاهیم به هیولا باور داشتند و آن را اثبات کرده بودند.

واپسین اشکال این است که حرکت به هر نحو و در هر مقوله، آمیزه‌ای از قوه و فعل است، پس تاکید بر جوهری بودن آن وجهی ندارد و از هر حرکتی می‌توان ماده را اثبات کرد.

پاسخ آن است که اولاً تا وقوع حرکت در جوهر و نهاد اجسام را نپذیریم، اثبات نمی‌شود که آنها از قوه و فعل تشکیل شده‌اند. رای هیولا برای تبیین گوهر اجسام است و برای اثبات این مطلوب باید حرکت مثبت هیولا نیز در جوهر اجسام رخ دهد. ثانیاً

نحوه استفاده مشایبان از حرکت با پیروان حکمت متعالیه متفاوت است. در تقریر جدید، سخن این است که حرکت، خود آمیخته‌ای از قوه و فعل است و چون حرکت در جوهر راه دارد و جوهر خود عین حرکت است، پس جوهر اجسام از قوه و فعل پدید آمده است. ولی مشایبان چنین نمی‌گفتند. برهان آنان این بود که موضوع غیر متحرک و ثابتی از آغاز تا انجام حرکت وجود دارد که فعلیت جسم از آن است. این موضوع غیر متحرک اعراضی دارد که تغییر در آنها رخ می‌دهد و جنبه قوه جسم هستند (مطهری، ج ۲۵۷/۴۴۴)

در این موضع، تیزی‌نی شهید مطهری آشکار می‌شود که اثبات هیولا را نه فقط وابسته به حرکت جوهری دانست، بلکه ترکیب اتحادی را نیز وارد ساخت. بدون ترکیب اتحادی اثبات هیولا ممکن نیست. برهان مشایبان با قطع نظر از هر اشکال دیگری و به فرض اثبات هیولا، ترکیب انضمامی را اثبات می‌کند. اگر جنبه فعلیت به جسم و صورت مربوط است و حیثیت قوه به تغییراتی که در اعراض است و هرگز به جوهر نمی‌رسد؛ پس جسم باید از دو جوهر منضم به یکدیگر تالیف شده باشد. صورت، و ماده‌ای که عین جوهر نیست بلکه مجوز پذیرش اعراض برای جوهر است. این حاصل تبیین مشایبان از حرکت است.

اکنون خلل در بیان مشایبان کاملاً آشکار می‌شود. این که جسم دارای فعلیت است، سخن حقی است اما با این قید که فعلیت جسم با قوه آن درهم آمیخته است و این یعنی ترکیب اتحادی و حرکت جوهری. با مقدمه جدید، وجود هیولا در نهاد جسم اثبات می‌شود، زیرا حرکت جوهری حد اوسط برهان است و این حرکت در نهاد جسم جاری است.

حاصل آنکه تردیدی نیست که از طریق حرکت جوهری و برهان قوه و فعل می‌توان ماده را اثبات کرد، البته اگر مراد اثبات هیولای واقعی خارجی باشد. اما اگر

برهان را به همان صورت پیشین حفظ کنیم، تنها این نتیجه حاصل می‌شود که چیزی به نام قوه و ماده وجود دارد کرد، براین اساس نظر بدیع علامه شهید صایب است.

### منابع

- آملی، محمدتقی، *درر الفوائد*، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا  
 \_\_\_\_\_، *الهیات شفاء*، ج ۲، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، مکتبه الاعلام الاسلامی،  
 ۱۳۷۶
- رازی، فخرالدین، *شرح عیون الحکمه*، ج ۲، تحقیق احمد حجازی، احمد السقاء، مطبعه  
 اسماعیلیان، ۱۳۷۳
- سبزواری، ملاهادی، *شرح منظومه*، ج ۴، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، قم،  
 مطبعه باقری، ۱۴۲۲ ق
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد، *شرح حکمه الاشراق*، تصحیح و تحقیق و مقدمه محسن  
 ضیایی تربتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۲، ۳ و  
 ۵، تعلیقات حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸
- طباطبایی، محمدحسین، *نهایه الحکمه*، ج ۱ و ۲، تعلیقه محمدتقی مصباح، قم، انتشارات  
 الزهراء، ۱۳۶۳
- علامه حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح و  
 تعلیقه حسن حسن‌زاده آملی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷
- \_\_\_\_\_، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، تصحیح  
 و تعلیق محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۳۸۱
- مصباح یزدی، محمدتقی، *شرح الهیات شفاء*، تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی‌فر، قم،  
 موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳
- مطهری، مرتضی، *حرکت و زمان در فلسفه اسلامی*، ج ۱، ۲ و ۳، تهران، حکمت، تهران،  
 ۱۳۶۹